مثال‌هایی برای تمثیل احاطه‌ی خداوند بدون حلول یا فتن در اجسام

شاگرد: یعنی خدای متعال در همه‌ی امکن هست یا نیست؟

استاد: اینکه در امکن باشد، به‌معنای حلول باشد، خیر. «لم یحلّ فی مکان». با اینکه در هر مکانی حاضر است، تعبیری را ببینید! «لم یَحلّ فی مکان»؛ در هیچ مکانی به‌معنای حلول نیست و همه جا هست، به‌معنای احاطه و حضور. بله تشبیه! اینکه ذات خدای متعال است. این را که فرمودید، مثال‌هایش یادم می‌آید. خدای متعال خیلی از چیزها دارد که چون برای عالم امر است، به‌وضوح نشان می‌دهد که چطور چیزی است که هیچ کجا نیست، اما همه جا هم هست. «وَلِلّهِ الْمَثَلُ الأَعْلَی»[1]. مثال‌هایی که در علوم هست. مثلاً یک قاعده را در نظر بگیرید. شکل عروس بود؛ قاعده‌ی فیثاغورس. مساحت دو تا مربع ضلع مثلث قائم‌الزاویه، برابر است با مساحت وتر زاویه. معروف بود. این یک قاعده‌ی ریاضی است.

شاگرد: دو دو تا چهارتا را هم می‌فرمودید.

استاد: بله. این مثال ساده‌تر است. دو و دو چهار می‌شود، این حرف دروغی است یا راست است؟ چه کسی می‌تواند انکار کند؟! استحاله‌ی تناقض هم مثال خوبی است. تناقض محال است. «تناقض محال است» کجا است؟، یک واقعیتی است. الآن اینجا نزدما است؟ یا در کره‌ی ماه است؟ هر جایی هست. اما کجا است؟، هیچ جایی هم نیست. نمی‌توانید برای آن جایی پیدا کنید. چون ریخت آن، ریخت علم و تجرد است. خدای متعال که سابق بر همه‌ی حقایق است. یک حقیقت ساده‌ی علمی مکانی نیست، همه جا هست و هیچ کجا نیست. همه جا هست، چرا؟؛ چون هر کجا بروید، تناقض محال است. اما یک جای خاصی نیست که بگویند برو در اینجا بگرد و پیدایش کن که تناقض محال است. خیلی روشن است. این قدر مثال دارد! معارف دینی، مثال زیاد دارد. فقط باید بگردیم و به‌ترین مثال‌ها را پیدا کنیم که برای ذهن ما رهزن نباشد. در این مثال‌ها هم هر چه بگوییم، در آخرش کسی بخواهد مثال را تطبیق بدهد، دارد اشتباه می‌کند، ولی اگر بخواهد از آن حسن مثال استفاده کند و نقص آن را دور بیاندازد، فوری مطلب را می‌فهمد.

شاگرد: اینکه کسانی که اهل هستند، به علم حضوری خداوند را می‌یابند، یافتنشان به چه صورت است؟

استاد: چه ربطی داشت؟

شاگرد: شما می‌فرمایید همه جا هست، با تشبیه به قواعد ریاضی، خواستید به عالم علم حصولی نزدیک کنید. درحالی‌که به علم حضوری می‌یابند.

استاد: فرمودید آن مطلب را به علم حصولی می‌یابند؟ ببینید من معلوم حصولی خودمان را نگفتم. نگفتم علم ما به استحاله‌ی تناقض این‌چنین است. اگر ما هم نبودیم، تناقض محال است. ما هم نبودیم، دو و دو، چهار است. ما هم نبودیم، رابطه‌ی قطر و محیط دایره، سه و چهارده صدم است. ما هم نبودیم، دو مساحت آن‌ها این‌چنین بود. قواعد ریاضی به وجود ما بسته نیست. ما آن‌ها را فرض نگرفتیم. ما آن‌ها را درک کردیم. وقتی یک چیزی را درک می‌کنید، اگر ما هم نباشیم مُدرَک ما هم هست.خُب، آن مُدرَک ما کجا است؟ مُدرَک معلوم بالعرض کجا است؟ الآن کاری به علم حصولی ندارید. علم حصولی ما صورتی از آن معلوم بالعرض است. صورت را رها کنید، عالِم را رها کنید، همه‌ی این‌ها را کنار بگذارید. خود معلوم بالعرض کجا است؟ پس در این‌جا تفاوتی نمی‌کند که بگوییم برای علم حصولی مثال آورده‌ایم و آن‌جا در علم حضوری است. علم حصولی و حضوری جای خودش است. مثالی که زدیم در نفس معلوم بالعرض بود که ریخت آن ریخت لامکانی است. جا ندارد. قانون و حقیقت علمی جایی ندارد. یک حقیقت علمی جایی ندارد. همه‌جا هست و هیچ‌کجا هم نیست. در هیچ مکانی حلول نکرده است. این‌ها چیستند؟ شبیه «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَآ أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»[2]. سنخ آن‌ها هم همین‌طور است. شاید در توحید مفضل هم بود. امام علیه‌السلام فرمودند که روح به این صورت است. لطافتی دارد.

---

[1]. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۶۰.

[2]. سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۵.

بازبینی #1
ایجاد شده 24 ژوئیه 2024 14:33:34 توسط ... .
به روزرسانی شده 24 ژوئیه 2024 14:34:04 توسط ... .